

نامه سرگشاده به شاهزاده رضا پهلوی

دوشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۸۰

با احترام

چند روز پیش مقاله شما را تحت عنوان "ورای خاتمی: آزادی برای ایرانیان" در روزنامه "واشنگتن پست" مورخ ۱۰ ژانویه ۲۰۰۲ مطالعه کردم. در ضمن مقاله ای را که آقای فرانکلین فوئر Franklin Foer تحت عنوان "انقلاب بعدی رضا پهلوی: داستان جانشینی" (story (Reza Pahlavi,s next Revolution:Successor) در تاریخ ۱۴ ژانویه ۲۰۰۲ در نشریه The New Republic نوشته بود با دقت خواندم. جنابعالی در مقاله خود اشاره به ۵۰ میلیون جوان ایرانی کرده‌اید که خواستار جدائی دین از حکومت 'آزادی' بهبود وضع اقتصاد ورشکسته کشور و نوگرایی هستند و به این نتیجه دردناک رسیده‌اند که یکی از شرایط وصول به خواسته‌های فوق تغییر کامل رژیم فعلی ایران است. و ادامه داده‌اید: همانطور که در افریقای جنوبی، آمریکای لاتین و اروپای شرقی مردم با مبارزات صلح آمیز خود توانستند به دموکراسی دست یابند، شکی نیست که ایرانیان نیز که تشنه دست یابی به همان فرصت‌ها هستند می‌توانند با ادامه مبارزات مسالمت آمیز خود به خواسته‌های قانونی و حقه خود که عبارت از حکومت مردم بر مردم است دست یابند. در ضمن اضافه فرموده‌اید که: "فرباد جوانان بلند است و عبور از خاتمی را طلب کرده و در تظاهرات پائیزی خود خواستار (فراندم ملی) برای برکناری رژیم اسلامی موجود بودند." در مورد اظهاراتتان تا اینجا گمان نمی‌کنم هیچ ایرانی وطن دوستی اختلاف چندانی با شما داشته باشد.

شاهزاده رضا پهلوی شما در چند ماه اخیر (یعنی از هنگامی که نام ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان بر سر زبانها افتاد) به شدت فعالیت‌های سیاسی خود را تحرک و سرعت بخشیده و روزی نیست که با یکی از رادیوها و تلویزیون‌های ایرانی در خارج کشور و یا شبکه‌های سرتاسری رادیو و تلویزیون‌های خارجی مصاحبه نکنید. چندین بار از بخش فارسی صدای آمریکا و تلویزیون آن که مستقیماً برای ایران بطور زنده پخش می‌شود با مردم ایران در تماس بوده‌اید.

در اغلب مصاحبه‌ها صحبت از برقراری دموکراسی و مراعات کامل حقوق بشر در ایران کرده و انتخاب خود را به عنوان پادشاه منوط به فراندم عمومی در ایران نموده‌اید. اکثر گفتاری که شاهزاده در مصاحبات خود و یا در پاسخ کسانی که تلفناً سئوالی کرده‌اند بیان فرموده‌اید بدل می‌نشیند و شنوندگان را تحت تاثیر طرز تفکر شما قرار داده است. در ضمن در ارزیابی‌هایی که در مورد شما می‌شود اغلب شما را جوانی لیبرال طرفدار دموکراسی و تابع حکومت قانون دانسته‌اند. ولی متأسفانه بیانات شما با اعمالتان - و همینطور رفتار و گفتار اطرفیانتان - دارای اختلاف بسیار فاحشی است که سعی می‌کنم در مورد این اختلافات توضیحاتی به عرضتان برسانم.

۱- در سال ۱۹۸۰ پس از فوت شاه فقید و هنگامیکه به سن بیست سالگی رسیدید طی مراسمی در یکی از کاخ‌های قاهره با حضور رئیس جمهور آن وقت مصر انور سادات و شهبانو فرح پهلوی به طور رسمی خود را رضا شاه دوم و پادشاه قانونی ایران خواندید. از آن تاریخ تا امروز یاران هواداران اطرافیان بعضی از مصاحبه‌کنندگان شما و حتی مادر گرامیتان شهبانو فرح پهلوی در هر کجا که صحبت شما به میان می‌آید شما را "اعلیحضرت رضا شاه دوم" خطاب می‌کنند!

۲- برای اطلاع شما و یارانانتان، توجه شما را به "اصل سی و نهم" قانون اساسی مشروطه سلطنتی مصوبه سال ۱۳۲۴ هجری قمری جلب می‌نمایم؛ "هیچ پادشاهی بر تخت سلطنت نمی‌تواند جلوس کند مگر اینکه قبل از تاجگذاری در مجلس شورای ملی حاضر شود با حضور اعضای مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هیات وزرا، بقرار ذیل قسم یاد نماید.": "من خداوند قادر متعال را گواه گرفته بکلام الله مجید و بآنچه نزد خدا محترم است قسم یاد می‌کنم که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم. قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقرر سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال، خداوند عز شانه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم و از خداوند مستعان در خدمت بترقی ایران توفیق میطلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد میکنم."

۳- چون هنگام نامگذاری خود به (رضا شاه دوم شاهنشاه ایران) در ایران نبوده و در مجلس شورای ملی حضور نداشته و قسم نخورده بودید، و در ضمن نمایندگان دو مجلسین در آن تاریخ هرکدام در گوشه‌ای از جهان پنهان شده بودند، بنابراین - حتی با اتکاب قانون اساسی رژیم شاهنشاهی - نمی‌توان شما را پادشاه ایران خواند.

۴- در دی ماه ۱۳۵۷ که شاه فقید، ایران را با کلیه اعضای خانواده نزدیک خود ترک نمود، ایشان نه استعفا دادند و نه خود را از سلطنت کنار کشیدند و نه ولیعهد را جانشین خود خواندند، بلکه در ۲ فروردین ۱۳۵۸ رژیم انقلابی حاکم با انجام فراندومی رژیم پادشاهی را منحل و سلسله پهلوی را از سلطنت خلع نموده و رژیم جمهوری اسلامی را جانشین آن کرد، درست به همان صورتی که در ساعت ۷ بعد از ظهر روز ۲۱ آذر ۱۳۰۴ شمسی، مجلس موسسان منتخب پدر بزرگ شما (سردار سپه) با اکثریت ۲۵۷ رای از ۲۶۰ نفر عده حاضر، اصول ۳۶ ج ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی را اصلاح و سلطنت را به‌خاندان پهلوی تفویض کرد.

بنا بر این شما، شاهزاده رضا پهلوی، ولیعهد قانونی سابق، به هیچ وجه و تحت هیچ عنوانی نمی‌توانسته‌اید خود را پادشاه قانونی ایران بخوانید، چون مطابق فرزندم مردم ایران، سلسله پهلوی در آن زمان از سلطنت خلع گردیده بود.

۵- اگر شما در حال حاضر انتخاب خود را به عنوان پادشاه ایران منوط به رای مردم در فرزندم آینده ایران می‌دانید، پس بجاست همانطور که که به طور رسمی در سال ۱۹۸۰ خود را رضا شاه دوم به مردم جهان معرفی کرده‌اید، در حال حاضر نیز کناره‌گیری خود را از پادشاهی ایران به طور رسمی اعلام فرمائید.

۶- شما در مصاحبه‌های خود دائماً "صحبت از (سلطنت مشروطه ایران) می‌کنید! لازم است در این مورد توضیحات کافی بدهید، که منظورتان از سلطنت مشروطه چیست؟ آیا منظورتان قانون اساسی مورخ ۱۴ جمادی الآخر ۱۳۲۴ ه. ق است که می‌گوید: "اصل سی و پنجم: سلطنت ودیعه ایست که بموهبت الهی از طرف ملت بشخص پادشاه مفوض شده!" و "اصل اول: مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه است. باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد."

و "اصل دوم: مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه و تائید حضرت امام عصر عجل‌الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلد - الله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثر الله امثالهم و عامه ملت تاسیس شده است. باید در هیچ عصری از اعصار، مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام صلی

الله علیه و آله و سلم نداشته باشد، و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامی بر عهده علمای ادام الله برکات وجود هم بوده و هست، لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیأتیکه کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه، اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند معرفی بمجلس شورای ملی بنمایند، پنج نفر از آنها را یا بیشتر بمقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا بحکم قرعه تعیین نموده بسمت عضویت بشناسند تا موادیکه در مجلسین عنوان میشود بدقت مذاکره و غوررسی نموده هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رای این هیات علما در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجت عصر عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود.

اگر شما شاهزاده عزیز به این سه اصلی که به آنها اشاره شد معتقدید پس مطلقاً نمی‌توانید به (جدائی دین از حکومت) معتقد بوده و خواستار حکومت مردم بر مردم و مراعات کردن قوانین حقوق بشر باشید! در ضمن برابر آنچه در بالا و در خصوص اصل دوم به آن اشاره رفت که عبارت است از تطابق دادن کلیه قوانین با قواعد مقدسه اسلام بوسیله فقها قبل از تصویب آنها، آیا این درست همان کاری نیست که در رژیم جمهوری اسلامی بوسیله دو مجلس، "خبرگان" و "شورای مصلحت نظام" در ۲۳ سال گذشته انجام گرفته است؟ اگر چنین است پس چرا ما از آنها ایراد گرفته و بکارشان معترض هستیم؟! علاوه بر این اگر شما به قانون اساسی سال ۱۳۲۴ قمری معتقدید که اصل چهل و چهارم آن بیان می‌کند: "شخص پادشاه از مسئولیت مبری است، وزرا دولت در هر گونه امور مسئول مجلسین هستند."

یعنی پادشاه مشروطه، فقط یک مقام تشریفاتی است و نمی‌تواند به طور قانونی در هیچیک از امور اجرائی، قانونگزاری و قضائی کشور ایران دخالت کرده، دستوری صادر کند و یا تصمیمی بگیرد.

پس چگونه است اطرافیان شما که خیلی بیشتر از خودتان سنگ پادشاهی شما را به سینه می‌زنند، و از هم اکنون آماده شده‌اند از قبل یک پادشاهی که فقط مقامی تشریفاتی بوده و قدرت اجرائی و حاتم بخشی نخواهد داشت تا با استفاده از آن بتوانند اطرافیان خود را به جاه و مقامی رسانیده و از خان نعمتی برخوردار کند، هنوز که وضع شما مسجل نشده و در روی تخت طاووس جلوس نفرموده‌اید چنین رفتاری از آنها سر می‌زند؟!

به عنوان نمونه می‌توان از آن سرهنگ ارتشی یاد نمود که از هم اکنون چکمه‌ای را که تا زیر زانویش را پوشانده است بپا کرده و منتظر است به ایران باز گردد و فرمان قتل مرتد‌ها و از شاه برگشتگان را صادر کند و آنقدر سر ببرد، تا خون در کف خیابان‌ها، تا بالای چکمه اش برسد، اگر هدف این گونه اشخاص کشت و کشتار است، مسئولان رژیم جمهوری اسلامی در این ۲۳ سال گذشته به اندازه کافی آدم کشته‌اند و فکر نمی‌کنم نیازی به همکاران جدیدی داشته باشند! و یا فلان مردی که نویسنده ای را که انتقادی شاید بجا، از خانواده سلطنتی سابق کرده بود، تهدید به بریدن انگشتان دست و ریختن اسید بر روی زخم انگشتانش کرده است!! (نشریه "ایرانیان" سال پنجم شماره ۱۲۳ صفحه ۳۲)

و یا شخصی از نیویورک که خود را از نزدیکان شهبانو فرح معرفی کرده بود، در نامه ای به یک نشریه عمومی، گوشت پوست و خون همه مردم ایران را از صدقه سر خاندان پهلوی می‌داند! (نشریه "ایرانیان" سال پنجم، شماره ۱۲۱، صفحه ۳۲) آیا این طرز تفکر اطرافیان شما، با آنچه شما در مصاحبه‌های خود مطرح می‌کنید، اختلاف ۱۸۰ درجه ندارد؟!

۷ - اگر به قانون اساسی مورخ ۱۴ جمادی الاخر ۱۳۲۴ قمری معتقد نیستید؟ پس به کدام قانون اساسی مشروطه سلطنتی اعتقاد دارید؟

آیا منطقی نیست، شما که دایم نکیه به رای مردم و نظر آنها دارید، کلیه اصولی را که به عنوان قانون اساسی آینده ایران مورد نظرتان است - و گاهی به آن اشاره کرده و آنرا مشابه قانون اساسی بلژیک، نروژ، هلند و اسپانیا می‌دانید - از طریق شبکه اینترنت، برای آن کسانی که دسترسی به کامپیوتر دارند، و از طریق انتشار این اصول در نشریات مختلف، به ایرانیان درون و بیرون مرزی فرصت دهید که آن را بررسی و نظرات خود را بصورت پیش نویسی از آن چه باید در قانون اساسی آینده ایران گنجانده شود، اعلام دارند؟ یا خدای نا کرده شما هم خیال دارید وقتی قانون اساسی مورد نظر خود را ارائه کنید که بر خمر مراد سوار شده باشید و کار از کار گذشته باشد و برای کسی فرصت اعتراض کردن نمانده باشد. عیناً "بهمان گونه که آیت الله خمینی در مورد قانون اساسی جمهوری اسلامی عمل نمود!!"

۸ - از بدو برقراری سلطنت مشروطه در ایران در سال ۱۹۰۶ تا لغو آن در سال ۱۹۷۹ به جز چند مورد که اصلاحاتی - آن هم بخاطر زیاد کردن اختیارات پادشاهان و یا در مسیر خواسته‌های آنان - بصورت متمم به قانون اساسی اضافه شد، کوچکترین قدمی به منظور اصلاح اصول قانون اساسی به نفع مردم برداشته نشد. شاید می‌توانستیم به این قانون اساسی در بدو برقراری به صورت یک قانون اساسی پیشرفته بنگریم، ولی متأسفانه در اثر بی‌توجهی و ملاحظه‌کاری و به منظور حفظ منافع شخصی خود، نمایندگان دو مجلس در ادوار مختلف، منافع حقه و قانونی ملت را فدای خواسته شاهان خودکامه و خودسر و خودبزرگ‌بین کردند و این قانون اساسی را بصورت یکی از عقب افتاده‌ترین قوانین اساسی جهان مجدل نمودند. تازه به آن هم اکتفا ننموده، به شاهان خودکامه اجازه دادند که به میل خود و بدون اطلاع مجلسین، هر دخل و تصرفی را که اراده می‌فرمودند، عمل آورند.

به عنوان مثال فقط به یک مورد از صدها از آن اشاره می‌کنم: "اصل چهاردهم: هیچیک از ایرانیان را نمیتوان نفی بلد یا منع از اقامت در محلی یا مجبور باقامت محل معینی نمود مگر در مواردی که قانون تصریح میکند."

ولی همگان ملاحظه کردند که در سال ۱۳۵۴ پس از آن که شاه فقید موجودیت "حزب رستاخیز" را اعلام کرد، در سخنرانی خود گفتند: "هر کس که با فعالیت این حزب مخالفت کند، بهتر است پاسپورت خود را گرفته و از کشور خارج شود!!" پاسپورت گرفتن مشکل نبود ولی پذیرفته شدن در کشور دیگری به عنوان شهر وند و ترک ملیت کردن! به این آسانی‌ها میسر نبوده و از اختیارات شاه مشروطه و یا هیچ مقام دیگری در ایران نبود.

تغییراتی که در طول تاریخ هفتاد و سه ساله قانون اساسی ایران به صورت متمم داده شد، بطور خلاصه عبارتند از:

الف - در تاریخ ۲۱ آذر ماه ۱۳۰۴ شمسی اصول سه گانه ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ تغییر یافتند. اصل ۳۶ مربوط به خلع سلطنت سلسله قاجار و آغاز سلطنت سلسله پهلوی بود. اصل ۳۷ مربوط به ولیعهد، که نمی‌توانست از مادری متعلق به خانواده قاجار باشد. اصل ۳۸ مربوط به ولیعهد، که می‌باید قبل از اینکه بتواند بر تخت سلطنت قرار گیرد دارای بیست سال تمام باشد. ضمناً برابر ماده واحده مجلس شورای ملی ملکه سابق فوزیه را ایرانی الاصل خواندند؟! چگونه میتوان یک فرد مصری را ایرانی الاصل خواند؟

ب- در تاریخ پنجشنبه ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۲۶ شمسی، اصل چهل و نهم تغییر یافت و به شاه در امور مالیه مملکت اختیارات اجرائی داده شد.

در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ شمسی مجلس موسسان تشکیل و اختیار انحلال هر دو مجلس را در آن واحد به شاه دادند. (این عمل به دستور دولت انگلیس برای جلوگیری از ملی کردن نفت از طریق نمایندگان مجلس به رهبری دکتر محمد مصدق صورت گرفت. در سفری که شاه فقید در سال ۱۳۲۷ به انگلستان کرد، از او خواسته شد که مجلس موسسان را امر به تشکیل دهد.)

در این چند ماه گذشته پشتیبانی علنی دولت‌ها و مطبوعات خارجی خاصه آمریکا، از شما، برای عده ای از ما ایرانیان، سئوالاتی را به میان آورده است: جناب‌عالی که در مذاکرات خود با فرانکلین فوئر اعلام کرده‌اید که: "تا پای جان برای برقراری دموکراسی در ایران و جدائی دین از حکومت و حکومت مردم بر مردم، ایستادگی خواهید نمود." این اظهارات شما نشان دهنده اعتقاد شما به یک حکومت مشروطه سلطنتی که شاه فقط سلطنت کرده و مردم حکومت را در دست خواهند داشت، می‌باشد. در ضمن معتقد هستید که در رفتارندوم آینده ایران اگر مردم به شما رای دادند، در آنصورت شما پادشاهی ایران زمین را قبول خواهید نمود.

ولی امکاناتی که رسانه‌های گروهی آمریکا به طور ناگهان در اختیار شما گذاشته اند برای بسیاری از ایرانیان سئوالات تازه ای را در باره نقش شما و روابط آینده ایران و آمریکا مطرح می‌کند؟!

تجربیات گذشته به ما آموخته است که کشورهای خارجی خاصه آمریکا، برای رسیدن به منافع مادی خود همیشه ترجیح داده‌اند که درجهان سوم با روسای خود کامه کشورهای صاحب منابع طبیعی کنار آمده و به توافق برسند تا این که با کشورهای که دارای دولت‌های برگزیده ملت‌های خود هستند طرف معامله گردند. نمونه این گونه کشورها که در چهل و پنجاه سال گذشته مورد استثمار آمریکا و بعضی از کشورهای اروپائی قرار گرفته‌اند عبارتند از: عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی، بحرین، ایران، عراق، آذربایجان، قزاقستان، تاجیکستان، اندونزی، فیلیپین، پاناما، کلمبیا وووو. باوجود ادعای ظاهری آمریکا که وانمود کرده است، همیشه خواستار برقراری حکومت‌های مردمی در راس این کشورها بوده است. ولی عملاً می‌بینیم که هیچکدام از این کشورها در ۵۰ سال گذشته موفق نگردیده‌اند که به یک حکومت دموکراتیک و متکی به رای مردم دست یابند. و حتی در موارد نادری که کنترل از دست آمریکا و انگلیس خارج شده و بطور موقت یک حکومت مردمی در یک یا چند از این کشورها برقرار شده است. دولت‌های آمریکائی و یارانش به فوریت دست به کار شده و با توسل به کودتاها، ساختگی، کلک این دولت‌های مردمی را کنده‌اند. ایران در دوران نخست وزیری دکتر محمد مصدق، گواتمالا در دوران حکومت آربنز، و شیلی در دوران ریاست جمهوری آلنده، را می‌توان به عنوان سه نمونه از این کشورها نام برد.

تجربیه‌های گذشته به ما آموخته است که همیشه دولت‌های آمریکا از دیکتاتورهای که به زور سرنیزه در راس این کشورها گمارده شده‌اند، پشتیبانی کرده و این پشتیبانی دولت‌های آمریکا تا هنگامی ادامه یافته است که خطری از جانب این خود کامگان علیه منافع آمریکا در مرحله اول و اروپا در مرحله دوم ظهور نکرده باشد وگرنه فوراً خودکامه طغیانگر را چون کاغذ کلینکس مصرف شده بدور انداخته و خود کامه مناسب دیگری را بجایش گمارده‌اند. به عنوان نمونه این گونه جابجائی‌ها را می‌توان از مارکوس رئیس جمهور فیلیپین و ژنرال نوریگا در پاناما نام برد. حال از شما شاهزاده جوان و علاقمند به دموکراسی سؤال می‌کنم: "به عنوان یک شاه مشروطه از نوع (هلند

و یا اسپانیا) که هیچگونه مسئولیت رسمی را بر عهده نخواهید داشت، به چه درد آمریکا خواهید خورد؟ و چگونه می‌توانید منافع آمریکا را در ایران حفظ کرده و یا دست کم در برقراری امنیت در خاور میانه متشخص سهمی داشته باشید؟؟ مگر این که در پس پرده آمریکا خواب دوران طلائی و پر منفعت گذشته شاهنشاهی پهلوی را می‌بیند که هم ذرع می‌کرد و هم می‌برید و هم رنگ می‌زد و هم می‌دوخت و بزور بتن ملت ایران می‌کرد! برایش هم مطرح نبود که آیا این لباس دوخته شده، برای تن ملت مفلوک و تو سری خورده ایران مناسب است یا خیر؟! نتیجه ای که می‌توان گرفت این است که تا هنگامی که دولت آمریکا منافعی در کشور ایران یا کشورهای مشابه دارد، با استقرار حکومت مردمی نمی‌تواند موافقت کند. مثلی است معروف که می‌گویند: "آزموده را آزمودن خطاست."

اما در مورد این که آیا شما دارای شرایط لازم و کافی برای تصدی مقام سلطنت در ایران زمین هستید یا خیر؟ تا آنجا که اطلاعات موجود نشان می‌دهد:
الف ج) شما از بدو تولد و در دوران کودکی و نو جوانی به صورت تافته جدا بافته بار آمده‌اید. پرستاران شما را افراد خارجی تشکیل می‌دادند. دوران دبستان و دبیرستان را به عوض اینکه به یک مدرسه عادی رفته و فرصتی برای شما فراهم گردد، تا بتوانید با کودکان هم سن و سال خود رابطه برقرار کرده و به آن‌ها نزدیک شوید به اجبار برای شما و خواهران و برادرتان مدرسه خصوصی در دربار ساخته و ارتباط شما را با ملت ایران قطع کردند.

ب ج) در سن ۱۶ یا ۱۷ سالگی برای طی دوره خلبانی به تگزاس در آمریکا رفتید در صورتی که برابر اظهار نظر افسران نیروی هوایی، در آن زمان دانشکده نیروی هوایی یکی از بهترین دانشکده‌های نظامی در خاور میانه بوده است. پس چه علتی وجود داشته که شاه فقید نخواسته است شما را برای فن خلبانی در ایران تحت تعلیم قرار دهد؟! (در این خصوص دو علت را می‌توان مورد توجه قرار داد. اول این که شاید بر خلاف شایعات دانشکده نیروی هوایی آن چیزی نبود که ادعا می‌کرده‌اند؟ و دوم این که شاه فقید علاقه‌ای نداشته است که وارث سلطنت ایران با افسران و دانشجویان ایرانی در تماس نزدیک باشد.) بهر حال به علت وقایع مربوط به انقلاب و خروج شاه فقید از ایران، شما بدون اینکه بتوانید دوره خلبانی را تکمیل کنید، مجبور به ترک تگزاس و شروع سرگردانی در مراکش، مکزیک، پاناما، باهاماس، مصر، آمریکا و دوباره مراکش و مصر شدید. پ ج) پس از فوت پدر و تاجگذاری خود در مصر، به دلیل اینکه ممکن است جانتان در خطر باشد، از نام نویسی و حضور در یکی از دانشکده‌ها خودداری کردید. و فقط از طریق مکاتباتی موفق به دریافت لیسانس در رشته حقوق سیاسی از College Pacific International correspondence در کالیفرنیا جنوبی گردیدید. ت ج) از آن پس نیز شما به طور دائم در بین خانواده نزدیک خود و دوستان و همکلاسه‌های قدیمی خود در فرانسه، انگلیس و آمریکا بسر برده‌اید.

به این ترتیب شما نه در ایام کودکی، نه در ایام نو جوانی، و نه در ایام جوانی، رابطه‌ای با مردم ایران نداشته و شناختی از ایران و مردم ایران ندارید. بطور قطع و یقین شما هیچوقت فرصتی بدست نیاورده‌اید تا با مخالفان سلطنت و یا حتی ایرانیان بی‌تفاوت به سیاست (که متأسفانه شامل اکثر ایرانیان خارج از کشور می‌شود) ملاقات کرده و تبادل نظر کنید.

بنا بر این بجز عده بسیار معدودی که شاید شما را بشناسند و با طرز تفکرتان آشنا باشند، نزدیک به ۹۷/۹۹ درصد از مردم ۷۰ میلیونی ایران شناخت دقیقی از شما ندارند و شما هم آن‌ها را نمی‌شناسید.

ممکن است اظهار فرمائید که: "من در مصاحبه‌ها و نوشته‌هایم که از طریق رادیو، تلویزیون و یا روزنامه‌های گوناگون در این بیست سال گذشته انجام داده‌ام، خود را به اندازه کافی به ملت ایران شناسانده‌ام" و آن‌ها با طرز تفکر و هدفهای من‌آشنائی

کامل دارند. ضمن این که کسانی که در برنامه‌های زنده رادیو تلویزیونی من از طریق تلفن بارها و بارها مرا مورد تأیید و تمجید خود قرار داده‌اند نشان دهنده علاقه مردم به من به عنوان رهبر آینده ایران است. در این مورد باید گفت: اول این که کسانی به تماشای برنامه‌های تلویزیونی شما موفق می‌شوند که:

۱) دارای تلویزیون باشند.

۲) دارای دیش مخصوص باشند.

۳) دارای تلفن در منازلشان باشند و بودجه لازم را برای تماس‌های تلفنی با رسانه‌های گروهی در خارج از کشور داشته باشند.

عده این گونه اشخاص در سطح ایران بسیار کم است و اطمینان دارم توده مردم فاقد این وسایل هستند. لذا این عده را نمی‌توان معیاری برای محاسبه محبوبیت شما در بین مردم دانست.

دوم این که: این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت همین طور که در سال‌های آخر سلطنت شاه فقید اکثر مردم اعلام می‌کردند: "شاه برود" هر کس بجایش آمد از او بهتر خواهد بود. در وضع فعلی ایران نیز پس از ۲۳ سال سختی و مشقت زجر و شکنجه اعدام و زندانی فساد مالی و اخلاقی تجاوز و بی‌ناموسی زور گوئی و آدمکشی خرابی وضع اقتصادی و فشار هزینه زندگی خفقان و سانسور و حکومت بی قانونی و که توسط سردمداران رژیم جمهوری اسلامی ایران بر اکثریت ملت ایران اعمال شده است. ملت جانان به لب رسیده و هر کس حتی شمر ذوالجوشن را هم به این ملایان ترجیح می‌دهند. بنابر این این طرفداری از خود را بحساب "حب علی" نگذارید بلکه آن را بحساب "بغض معاویه" منظور فرمائید.

سوم این که: حرف‌های دلچسبی را که در مصاحبه‌ها و نوشته‌های خود می‌زنید - که بنظر من قابل احترام است - نمی‌توان ملاک عمل شما در آینده قرار داد. چون همه کسانی که برای کسب مقام نیاز به پشتیبانی و رای مردم دارند چه در ایران و چه در آمریکا و اروپا به اجبار حرف‌های بسیار جالب و مردمی و دل نشین و گوش نواز می‌زنند در حالی که متأسفانه به صد یک این حرفهائی که می‌زنند نه خودشان اعتقادی دارند و نه بعد از رسیدن به مقام مورد نظر به آن عمل می‌کنند. کما این که همه شاهد صحبت‌های دلنشین آیت الله خمینی و پشتیبانی بدون قید و شرط او از مستضعفین ایران بودیم ولی دیدیم چگونه پس از در ماه نشستن خود تیشه را به ریشه ملت مستضعف ایران زد!! یا آقای خاتمی قبل از انتخابات دوره اول چه قول‌ها که به جوانان و ملت ایران نداد و چه طرح‌هایی را برای بهبود وضع مردم ایران ارائه نکرد ولی پس از گذشت ۵ سال چه برای مردم انجام داد؟! بنا بر این با حرف صرف نمی‌توان کشور را از مشکلاتی که در آن غوطه ور است رهایی بخشید و در مسیر درست قرار داد.

چهارم این که: شما شاهزاده عزیز در طول زندگی چهل و چند ساله خود حتی یک روز برای سیر کردن شکم خود و خانواده‌تان آستین‌ها را بالا نزنده و کار نکرده‌اید. نه معنی کار کردن را می‌دانید نه از گرسنگی خبر دارید نه مشکل تامین هزینه تحصیلی فرزندان را داشته‌اید نه از بی‌درمانی بیماری‌های نزدیکان خود رنج برده‌اید نه مردم ایران را شناخته و با مشکلاتشان آشنا دارید نه به اندازه کافی درس خوانده و با سواد هستید نه گرم و سرد زندگی را چشیده‌اید نه تجربه مملکت داری دارید نه سنی از شما گذشته است که بتوان به عنوان ریش سفید و یا یک مرجع از شما استفاده کرد.

از همه مهمتر ' شما بعنوان پادشاه مشروطه سلطنتی ' یعنی فردی که فقط از لحاظ تشریفاتی در رأس یک کشوری قرار دارد که نه قدرت اجرایی خواهد داشت و نه حق دخالت در امور کشوری ' و نه حق انتخاب مقامات مسئول را! پس چگونه می‌خواهید برای بهبود وضع نابسامان و اقتصاد ورشکسته ایران و برطرف کردن بیکاری و ناامیدی ... ۷۰ میلیون مردم ایران قدم بردارید؟! پس چه دلیلی دارید که خود را کاندیدای پادشاهی ایران کرده و به عنوان یک آلترناتیو به مردم ایران عرضه می‌کنید؟!

با تقدیم احترام;
امیر هوشنگ آریان‌پور
واشنگتن د. سی. ۲۱ ژانویه ۲۰۰۲